

میان روشنفکر تا روشنفکر.

صاحب این قلم طی مقاله‌ای در همین مجله (سال گذشته) انواع روشنفکرانی را که «کارل مانهایم» در کتاب «ایدئولوژی و یوتوپیا» طبقه‌بندی کرده بود، مورد نقد و داوری قرار داد، و اینک بار دیگر برای طبقه‌بندی شاعران لازم میدانم - بطور اجمالی - ذکر از آن طبقه‌بندی بشود - کارل مانهایم می‌گوید که روشنفکران بطور چهار گروه‌اند:

۱- روشنفکران کیلیاست یا مذهبی (مثل مارتین لوتر - دکتر علی شریعتی و ...)

۲- روشنفکران محافظه‌کار (که در رژیمهای خودکام صاحب منصبان دولتی می‌شوند - مثل محمود جعفریان - نهاوندی - مقدم مراغه‌ای و غیره)

۳- روشنفکران لیبرال (مثل برتراند راسل، سارتر، علی اصغر حاج سید جوادی)

۴- روشنفکران چپ‌گرا (مثل رئیس دبرم - آنجلادیوس - خسرو گلرخ - بیژن جزینی)

شاعران نیز که صنفی از اقشار چهارگانه فوقند، خواه ناخواه جزو یکی ازین چهار گروه مذکور در بالا قرار دارند، یعنی یا کیلیاست‌اند یا محافظه‌کارند، یا لیبرال و یا چپ‌گرا. شاعران کیلیاست مثل «جان‌دان» انگلیسی، «مولوی» ایرانی و از معاصران مثل شهریار - نعمت میرزاده و علی موسوی گرما رودی - شاعران محافظه‌کار مثل والتر اسکات، تی اس الیوت و از شاعران خودمان مثل پرویز ناتل خانلری، توللی، نادرپور و غیره. شاعران لیبرال و آزادیخواه مثل «لرد بایرن»، «پوشکین» «شاندور پتوفی» و از ایرانیان مثل «عارف قزوینی» فروغ فرخ‌زاد - در مورد شاعران چپ‌گرا سخن فراوان است چرا که اکثر شاعران بنام قرن بیستم چپ‌گرایند و نام بسیاری از آنان در اول مقاله ذکر شد.

هدف من از نوشتن مطالب بالا مرزبندی عینی و مشخصی است از مفاهیم روشنفکر و شاعر، چرا که متأسفانه هنوز هستند کسانی که همه را با یک‌چوب می‌رانند و تفاوت بنیادی و عظیمی که بین روشنفکران و شاعران مختلف وجود دارد یا سهواً و یا عالماً و عامداً نمی‌خواهند مورد توجه قرار دهند. این گونه اشخاص متأسفانه هم در میان ایده‌آلیستهای دو آتش و هم در بین ماتریالیستهای طراز نوین یافت میشوند و با وجود اینکه کتابهای مرجع این دو مکتب با صراحت و وضوح کامل تکلیف هر چیز و هر کس و هر موضوع را روشن نموده‌اند، باز از جانب بسیاری از پیروان این دو مکتب با بی‌مهری روبرو میشوند. این اشخاص همه این چهار گروه روشنفکر و شاعر را بطور یک‌بعدی ارزیابی می‌کنند.

در قرآن (سوره الشعراء) چنین آمده است: «الشعرا یبصمون - الغاؤون الم تری انهم فی کل وادیهم و انهم یقولون مالایفعلون... الا الذین آمنوا و عمل الصالحات (پیروی از شاعران مایه‌خسران است، مگر نمی‌بینید که در وادی‌ها سرگردانند و می‌گویند و عمل نمی‌کنند... بجز آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند). پس در قرآن شاعران راد و گونه تقسیم بندی کرده‌اند: یکی گروهی که در گمراهی و تباهی و فساد غرقند، مثل «ابونواس» و «قآنی» و امثالهم و دیگری گروهی هستند که صاحب‌ایمانند و کارهای شایسته می‌کنند آیا میتوان «هوشی مین» را جزو گروه دوم به حساب نیاورد؟ آیا هوشی‌مین جز کار شایسته (صرف نظر از بعضی اشتباهات تاکتیکی)، کاری کرده است؟

هوشی مین شاعر

نقد از: نصرت‌الله رئیس

هوشی‌مین نیز مانند بسیاری از رهبران سیاسی و انقلابیون بزرگ قرن ما، شاعر هم هست. مردانی که پیشگام جنبشهای کبیر توده‌های تحت ستم و استثمار امپریالیستی بمبارزه برخاسته و هنگام با خلتیهای خون‌فشان خون شاهد پیروزی را در آغوش گرفته‌اند. از این دستند شاعرانی چون «ماتوته دزن»، «چه گوارا»، «اگوستینو نتو»، «نور محمد تره‌کی»، و خود «هوشی مین». بسیاری دیگر از شاعران قرن ما چون «امه‌زر» «ناظم حکمت»، «برتولد برشت»، «پابلو نرودا»، «مایاکوفسکی»، «ی. چارنس»، «لو - سیون»، «گاریالورکا» و در ایران خودمان، کسان چون «میرزاده عشقی»، «نیمایوشیج»، «فرخی یزدی»، «خسرو گلرخ»، «عارف قزوینی»، «سیاوش کمرانی»، «احسان طبری» و دیگران در عین شاعری، مبارزان سیاسی و انقلابیون پیگیر و خستگی ناپذیری بوده‌اند که صف طولیل شاعران سیاست‌پیشه و سیاست‌پیشگان شاعر را تشکیل میدهند.

اما، ... و نکته در همین اما است - در این مرزوبوم هنوز کسانی هستند که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند این نکته را درک کنند که فرق است میان شاعران ناشاعر، همانگونه که فرق است

و اما در مورد مکتب ماتریالیسم . اگر حافظه من درست کار کند ، مارکس گفته است که «با شاعران باید با جوانمردی برخورد کرد» ولنین در اثری بنام «سازمان حزبی و ادبیات حزبی» چنین گفته است: «ادبیات باید به میلیونها میلیون مردم زحمتکش خدمت کند . «یا ماباید روشنفکران را از چنگ بورژوازی به در آوریم .» و مائوتسه دون هم همین نکته را بنحوی دیگر بیان کرده است :

«هر اثری هر قدر مستقیم تر برای توده های پایگاههای انقلاب نوشته شده باشد اهمیت ملی اش بیشتر خواهد بود» (درباره هنر و ادبیات و تاریخ ص ۸۴) یا در مورد مساله روشنفکران (حتی آنانیکه جزو افراد چپانکاپچک بوده اند) چنین می گوید :

«روشنفکرانی که از خرده بورژوازی برخاسته اند ، همواره با کلیه وسائل و از آنجمله ادبیات و هنر با سرسختی تمام تلاش می کنند که خودشان را جلوه دهند ، نظرات خود را پخش کنند و میخواهند که حزب و دنیا را طبق سیمای خود تغییر شکل دهند... حزب و جهان را تنها میتوان طبق سیمای پیشاهنگ پرولتاریا تغییر سیمای داد . ما از رفقای خود که در محافل ادبی و هنری هستند انتظار داریم بر اهمیت این بحث بزرگ آگاهی یابند ...» و هم او در مورد دستگیر شدگان و اسرای جنگی چپانکاپچک چنین می نویسد : «بتمام مرتجعین ، باستثناء مسئولین عمده ، بشرط ابراز ندامت و وسائل تامین معاش داده خواهد شد .» (همان کتاب صفحات ۹۳ و ۸۴)

اکنون به تحلیل این نقل قولها بپردازیم . چسار مارکس گفته است که با شاعران باید جوانمردانه برخورد کرد . آیا مقصود او فقط شاعران ماتریالیست و چپگرا بود ؟ اگر چنین مقصودی داشت یقینا به صراحت می گفت که فقط با این گروه باید با جوانمردی برخورد کرد . در آنصورت هم ضرورتی نداشت که چنین بگوید زیرا توضیح و اوضاحت میشد . البته باید با هم رزم خود همیشه با جوانمردی و رفاقت برخورد کرد (اگرچه بسیاری از پیروان هردو مکتب چنین نیستند) .

اگر در آثار لنین دنباله این رشته سخن را جستجو کنیم ، به درستی چنین تعبیری که من از سخن مارکس کردم ، بی می- بریم . لنین در مقالاتی که در باره «هرزن» ، «چرنیشسکی» و «تولستوی» نوشته است ، طرز برخورد جوانمردانه را به عیان پیش چشم ما می گیرد . با وجودی که نویسندگان نامبرده ، یکی لیبرال دیگری ماتریالیست مکانیکی (اتویست) و سومی کلیات میباشند ، او با شیوه ای بسیار منصفانه و واقع بینانه نقاط مثبت و منفی کارشان را مورد تحلیل قرار میدهد و تأثیرات پیش برنده یا واپس نگهدارنده هر کدام را بر جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه مورد نقد و داوری قرار میدهد . مثلا در مورد تولستوی چنین می گوید :

«تولستوی دقیقا قوت و ضعف ، و قدرت و محدودیت

جنبش توده ای دهقانی را توضیح میدهد . اعتراض تند ، با احساس و اغلب بیرحمانه شدید او بر ضد دولت و کلیسای پلیسی- دولتی بازگو کننده احساسات دموکراسی ابتدائی دهقانی است که در آن سرواژ، خود کامگی و چپاول بوروکراتیک مائز و وثیتیم و فریب و دغلبازی کلیسا، توده های خشم و نفرت را روی هم انباشته است .» (مقالاتی درباره تولستوی

این جنبه مثبت تولستوی بود و اما جنبه منفی کار او:

« تولستوی مبارزه بر ضد مقامات کلیسا را بایک مذهب تازه و تصفیه شده درهم آمیخت ، عبارت دیگر سم جدید ، تصفیه شده وزیر کانه تری را به خورد توده های تحت ستم داد.» (همان کتاب ص ۱۱۶)

یا

« نظرات تولستوی از لحاظ محتوی کاملا تخیلی

Utopian هستند و به معنای واقعی کلمه و

از عمیقترین لحاظ ارتجاعیند.» (همان کتاب ص ۳۱)

چنین است طرز برخورد جوانمردانه ! چنین است بی غرضی

و بی شیله و پیله گی یک منتقد !

با چنین برخوردی می بینیم از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک ، بسیاری از شاعران و نویسندگان و روشنفکران ایده آلیست همی توانند منشاء خیر و نیکی و پیشرفت بشریت و بخصوص طبقات صاحب رسالت آن بشوند . مگر میتوان «لونی پاستور» را به صرف پنداره گرا بودن فلسفی ، جزو خدمتگزاران پرولتاریا به حساب نیاورد ؟ مگر میتوان سازنده بمب اتم را به صرف ماده گرا بودن (مکانیکی) جزو خدمتگزاران بشر و بخصوص زحمتکشان جهان بحساب آورد ؟

و اما در مورد بخدمت گرفتن روشنفکران مساله مورد بحث محافل سیاسی انقلاب ما نیز اکنون همین است (که شامل پزشکان ، مهندسان تکنیسین ها و کلیه کسانی که با کار ، غزنی امرار معاش میکنند) و در آثار کلاسیک مکتب ماتریالیسم از آن گفتگو شده ، امر به همین ساده گی بیان مطلب نیست . در میان این نوع روشنفکران طرز تفکرهای ارتجاعی ، فاشیستی ، ضد مردمی ، انحصار طلبی و انواع بیماریهای ذهنی دنیای کهن وجود دارد ، در عین حال هستند افرادی از آنان که انسان دوستند ، واقع گرایند و خدمتگزار به مردم . یک دولت انقلابی باید آنها و تخصصشان را در جهت خدمت به خلق به بکار گیرد ، اما نه با آب تطهیر و اعتماد ساده لوحانه بلکه با مدیریت ، کنترل و نظارت و آموزش مداوم . در غیر اینصورت همین بازماندگان رژیم کهن ، موربانه رژیم نومیثوند ، شیلی و بنگلادش و غنا گواهی اند .

اکنون باید به سراغ هوشی مینه ی شاعر برویم و به بینیم او که در امر مدیریت انقلاب سنک تمام گذاشت و همراه بایاران راهپوش و ایتمام را از ورطه امیریالیست های ژاپنی ، فرانسوی و آمریکائی به سلامت به ساحل نجات رسانید ، در شعر خود چگونه با واقعیت برخورد کرده است . آیا در شعر به پندار بافی و رویا های شیرین رومانیتیک میپردازد یا به نگرش زیرکانه و تیزبینانه خود ادامه میدهد ؟

هوشی مین مردی است که در کشاکش مبارزه ساخته و پرداخته شده ، از سوسیالیسم تخیلی به سوسیالیسم علمی رسیده ، از لجه زندانها و بازداشتگاهها و لجنزار اتهامات و افتراآت به سلامت گذشته و فولاد آبدیده شده است . خود او می گوید :

«بدبختی مرا صبور و آبدیده کرده

و روانم را به فولاد بدل ساخته است»

کتاب شعر او بنام «یادداشتهای زندان» یادگار دوران بازداشت و زندانی شدنش (به جرم جاسوسی) توسط چپانکاپچک در چین است که توسط آقای «مصلی نژاد» ترجمه شده و نشر بین الملل آنرا در اختیار همگان نهاده است . هوشی مین در قطعه شعر «هنگام خواندن گلچین هزار شعر»،

درمورد وظیفه شاعر چنین می‌گوید :

«قدیمی ها دوست داشتند

درباره زیبایی طبیعی آواز بخوانند :

سرف و گل،

ماء و باد ،

مه ،

کوهاران ورودخانهها ،

امروز ما باید از آهن و فولاد چکامه بسازیم ،

و شاعر نیز باید بداند

چگونه يك حمله را رهبری کند. (ص ۸۱)

او از همان دوران نقاشی و رسالت خود را مشخص می‌کند تا دقیقاً آنرا به‌اجراء درآورده و خلق ویتنام را در نبردی سهمگین و عظیم رهبری کند .

«چشمها باید دور را ببینند

و اندیشه در ژرفا سیر کند،

در حمله جور و بی‌ترحم باش

اگر فرمان اشتباه دهی ،

دو قلعه از دست میرود

و وقتی که لحظه مناسب فرارسد ،

يك پیاده میتواند پیروزی را به‌ارمغان بیاورد .

از این قطعه شعر میتوان تمام تاکتیکها و استراتژی آینده خلق ویتنام را در نبرد با امپریالیسم آدمی‌خوار بخوبی دریافت. چشمها باید دور را ببینند . این «دور» همان اتحاد خلقهای سراسر هند و چین است در نبرد علیه غارتگران یانکی . این اتحاد با وحدت خلقهای ویتنام شروع شد ، جبهه آزادیبخش خلق ویتنام «ویت‌مین» ، تحت رهبری هوشی‌مین همه مبارزان را، اعم از بودائی ، دموکرات ، لیبرال و کمونیست زیر يك پرچم فراخواند و آتش فروزان مبارزه را برافروخت .

« و اندیشه در ژرفا سیر کند .» او تنها به‌گردهم‌آئنی عددی (فیزیکی) افراد باور ندارد . آموزش و بازسازی شروع می‌شود ، کادرهای تشکیلاتی سازمان داده میشوند . پیش‌بینی خطه‌ها و مواصلاتی و لوژیستیک (تدارکاتی) و نحوه این‌تدارک (از جاده معروف هوشی‌مین) با در نظر گرفتن شرایط طبیعی (جوی) و جنگی (مباران های مداوم شبانه روزی) معین میگردد .

« در حمله جور و بی‌ترحم باش » آیا میتوان شهامت و مردانگی (و بهتر است کلمه زنانگی را نیز نسبت به‌زنان ویتنام بکار ببریم) چریکهای ویتکنک را فراموش کرد ، چریکهایسی که معنای اتحاد ملی در مبارزه ضد امپریالیستی را که راه‌حل تضاد عمده ویتنام بود درك کرده بودند و با‌ایثار کامل در خدمت‌نبرد کبیر میهنی قرار گرفتند .

«اگر فرمان اشتباه دهی

دو قلعه از دست میرود»

این پیش‌بینی نیز بوقوع پیوست ، چرا که بارهای بار زمینهای آزاد شده دوباره به دست متجاوزان افتاد ، فرانسویها شکست خوردند ، از در دیگر آمدند . فرانسویها بی‌سرون رانده شدند ، امریکا جایشان را گرفت . دامنه نبرد به قسمتهای جنوبی کشیده شد ولی در کنفرانس ژنو ، در ۲۱ ژوئن سال ۱۹۵۴ ویت‌مین تن به سازش موقت داد و تا انجام انتخابات آزاد ، ویتنام در مدار ۱۷ درجه به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد . این سازش

یکنوع اشتباه بود زیرا در موقع قدرت ، سازش کردن خطاست. این خطانه تنها نصف کشور را موقتا از سرزمین ویتنام جدا کرد ، بلکه برای باز پس گرفتنش چه خونها که ریخته نشد و چه شهرها و قصبات و دهات و بیمارستانها و مدارس که با خاک یکسان نگردید و چه انسانهای عزیز که ناقص‌العضو و بیمار نشدند - نك جاودان بر امریکا و همپالگی هایش - این سازش موقت فقط به امریکا فرصت داد تا دولت وارثی برای جنوب سر هم بندی‌کند و نبرد را سالها کش بدهد . فقط همین .

«وقتی که لحظه مناسب فرارسد

يك پیاده میتواند پیروزی را به ارمغان بیاورد.»

این لحظه مناسب بارها و بارها فرارسید . از نبرد «دین بین‌فو» گرفته تا نبرد «سایگون» . این دو نمونه اکنون جزو دو نمونه کلاسیک و آموزشی فن جنگ شده‌اند . نبردهایی که اندیشه خلاق «جی‌اپ» فرمانده ارتش خلق و کادر رهبری حزب طرحشان را ریخته بود و تعیین کننده پیروزی بر فرانسوی ها و آمریکائی‌ها شدند .

صحبت کردن از فن شعر در مورد آثاری که ترجمه شده‌اند - آنهم آثاری که دوباره بار از زبان اصلی و ثانوی ترجمه شده‌اند - بسیار مشکل است ، زیرا قسمت اعظم لطف و گیرائی و غنای زبان اصلی شعر ضایع میشود . چنین است صحبت کردن از شعر هوشی‌مین که چند بار ترجمه شده تا به زبان فارسی رسیده است . وزن و آهنگ شعر از بین میرود ، موسیقی کلام محو میشود ، صنایع لفظی ، ضرب‌المثلهای عامیانه ، ایماها و اشاره‌های سنتی - زبانی همه در ترجمه دگرگون میشوند و یکپارچگی شعر بدینگونه **لطمه فراوان می‌بیند .**

اما از پس همه اینها زیبایی کلام هوشی‌مین و بقول اساتید قرون باستانی دانشگاههای طلاغوتی ، جزالت و فخامت و منقح بودن شعر هوشی‌مین همچنان حفظ شده است .

فنون شعری بسیاری در کار هوشی‌مین بکار رفته است :

«در کوهها ، با ببر ، روبروشدم و بی‌آسیب‌جستم :

در دشت به‌آدمها برخوردم ، به‌زندانم انداختند :»

(ص ۴۰)

طنز موجود در این بیت هم گزنده است و هم برانگیزاننده .

« خارج از زندان / افرادی که قمار میکنند دستگیر میشوند . / ولی وقتی که در داخل زندان هستند / میتوانند آنطوریکه میل دارند قمار کنند .

(ص ۴۶)

طنز افشاگرانه درمورد غلط بودن روش اصلاحی - باقوسل به زندان - در این قطعه تقی است بصورت چیانکایچک - چیانکایچکی که نوکر حلقه‌بگوش و سگ زنجیری سوداگران امریکائی بود . همین نکته در قطعه‌ای دیگر بنحو شایسته‌تری بساز تابانده میشود :

دولت بمن برنج میدهد / من در قصرهایش سکونت می‌گیرم / نگهبانان آن به نوبت کار می‌کنند / که بعنوان اسکورت بمن خدمت کنند / به کوهها و رودخانه‌ها هر طور که بخواهم خیره می‌شوم . / با کوله باری از چنین امتیازاتی / يك مرد واقعا مرد است .

(ص ۵۶)

هوشی‌مین فرقی بین زندان و قصرهای چیانکایچک نمی‌

ببند - تمام زحمات و خرجها و هزینه‌هایی که برای نگهداری زندانیان میشود عبث و بیهوده است - البته برای کاخ نشینان - زیرا زندان ، مردان و زنان بی تفاوت رانیز ، به آینده سازان آهنگین اراده تبدیل می کند . آیا کاخ نشینان از زندانیانشان جز سرنگون کنندگان خود بیرون داده اند ؟ طنز هوشی مین همین را میخواهد بیان کند . او در قطعه ای دیگر چنین می سراید :

«کسانیکه از زندان بیرون می آیند میتوانند کشور را بسازند / مصیبت محک سنجش صداقت افراد است / آنهایی که علیه بی عدالتی می جنگند / انسانهای راستین هستند. / زمانیکه درهای زندان باز شود ، ازدهای واقعی به بیرون پرواز خواهد کرد .»

(ص ۱۶۵)

مصرع اول پیامی است به همه ما - بخصوص به آقای مهدی بازرگان که در یکی از اولین نطقهای بعد انتصابش به نخست وزیر فرمودند : «در این مملکت قحط الرجال است و کسی را نداریم که به اداره امور بگماریم .» از همین جاست که تفاوت رهبران آشکار میشود . ماهران زندانی سیاسی و مبارزان سیاسی غیر زندانی داشته ایم که بسیاری از آنها در رشته های مختلفی متخصص نیز بوده اند . اما آقای بازرگان و شورای انقلاب اسلامی آنها را به حساب نیاوردند . میگویند بسیاری از آنها چپی بوده اند . بسیار خوب ! اما آیا جمال عبدالناصر سوسیالیست ها را در دولت خود راه نداد ؟ آیا «سون یات سن» فرمان قتل عام کمونیستها را داد ؟ آیا معمر قذافی و حواری بومدین تمام سوسیالیستها را - آنطور که جعفر نمیری ، و انور سادات کردند - به زندان و گلوله حوالت داد ؟ آنها میدانستند که مصیبت کشیدن ورنج دیدن در راه آرمان و خلق معیار و میزان صداقت افراد است . آنها انسانهای واقعی را مبارزان علیه بی عدالتی میدانستند . آنها زندانیان سیاسی را دولت مردان حکومت خود ساختند نه اینکه به آنها برچسب وانگ منافق زدند . تاریخ گواه ماست .

شعر هوشی مین نیز مانند شعر سستی چین و ژاپن و هند و چین تصویری (ایماژیستی) است . در عین حال موجز و کوتاه نیز هست . مثلاً :

«اکنون لبه شمیر باد / با صخره های کوه تیزتر می شود - / نیزه سرما شاخسار درختان را سوراخ می کند / آواز از ناقوس از پاگودای (معبد) دوزخ دست / گامهای مسافران را به شتاب وامیدارد ، / چند سر بچه در حالی که در نور پریشده رنگ شامگاهی / گلهای گاومیش را به خانه میرانند. / فلوت می نوازند /» (ص ۱۶۱)

بگمان من اگر همین يك قطعه از آثار شعری هوشی مین نیز باقی میماند ، برای بلند آوازه کردن نام او - آنچنانکه در مورد رودکی نیز چنین شد - کافی می بود . بادبگونه شمیری تصویر شده که با سوهانی چون صخره های کوه تیز میشود . سرمانیز زوبینی است که برگها و شاخساران را می خلد . گام زدن شتاب - آلود زائران با صدای ناقوس تند می شود و کودکان بی نواز در شامگاهانی مات صف گاوان را بسوی خانه میرانند . زندگی و شور زیستن و تلاش حیات در تک تک کلمات این قطعه به سرمتی خواننده منجر میشود او را به مدلی و همگامی با این تحرك هماهنگ حیاتی فرا میخواهد علاوه بر آن ترکیباتی مانند «شمیر باد» ، «نیزه سرما»

و ایهام صخره هایی که حکم سوهان برادارند حتی در زبان ما نیز تازگی و جلا دارند . این کلمات در عین حال از يك جانب روحیه رزمی - حماسی هوشی مین را باز مینمایاند که به تعبیری از بازماندگان سامورائی های اصیل دورانهای کهن تمدن نژادزرد است ، از جانب دیگر اخلاق صلح طلب و آرامش جوی او را به هیئت يك راهب بودائی ، در قسمت دوم این شعر میتوان سراغ گرفت . چیزی که همواره - به لحاظ اخلاق فردی - با او بود و در روحیه امساك (ازدواج نکرد ، غذا کم می خورد ، ساده لباس می پوشید) و تزکیه طلبی اش رخ می نمود . روحیه ای که از خاصه های يك ماتریالیست نمیتواند باشد . البته ماتریالیستها خلاف این عمل نمی کنند ، اما برخورداری بقدر ضرورت و نیاز - به هر کس به اندازه نیازش مثنی و منس ویژه آنهاست .

پیام هوشی مین در این مجموعه شعر ستایش کار و مبارزه است . کار برای دگرگون کردن طبیعت ، مبارزه برای دگرگون کردن نظام طبقاتی و استثمار انسان از انسان . و در تلاقی کار و مبارزه آموزش نیز هست ، آموزشی که دگرگون کننده ذهن و ساخت کهنه و فرسوده آنت است . پس کار و مبارزه درسه جبهه ای طبیعت ، اجتماع و اندیشه در شعر هوشی مین ادامه می یابد . او برای دیدن کار دگرگون کننده انسان بر طبیعت ذهن موشکافی دارد :

«در دور دستها در دهکده ای کوهستانی / دختری جوان دانه ذرت را آسیاب می کند / وقتی که ذرت کاملاً آسیاب شود . / آتش با شعله های قرمز قام در تنور می سوزد .» (ص ۱۴۸)

در این قطعه شعر ، کار انجام شده تبدیل ذرت به نان است ، اما برای همین کار دختر دهاتی باید ذرت را آرد کند ، خمیر کند ، تنور را با آتش گرم کند ، خمیر را پهن کند و به تنور بچسباند و در آخر مراقبت کند که باندازه کافی برشته شود نه کمتر و نه بیشتر . اینها همه از شدت تکرار بدیهی هستند . اما آنچه نباید هیچگاه بدیهی و عادی شود اینست که شعله های قرمز قام تنور پاداش کار انسانی انسان را برای او می بزد و آماده مصرف می سازد . این کاری است که با تمام سادگی و بداهتش از هیچ حیوانی نمیتواند سر بزند . اینست نکته ای که هوشی مین در این شعر پیام میدهد .

«اکنون پائیز فرا رسیده ، / ونیمی از خرمن ها برداشت شده است . / همه جا لبخند بر چهره دهقانان خود نمائی می کند / و آواز و قهقهه از میان شالیزار ها گوش را نوازش میدهد.» (ص ۱۱۵)

گوئی او سالها با دهقانان و بازاریان زیسته است و روانشناسی آنان را قوت آب است . گوئی این خود اوست که از کار و حاصل کار دهقانان و برکت و فراوانی ناشی از کار آنان برای توان بخشیدن به نژاد انسانی به شادمانی و پایکوبی برخاسته است .

در امتداد هر دو ساحل روخانه / روستاهای پسر جوش و خروش و پربرکت قرار دارند . / قایق ماهیگیران سرعت در جریان وسط رودبه پیش می تازد . (ص ۱۵۸)

ویژگی صوری شعر پرولتاریائی پویا بودن (دینامیک بودن)

آنت. این خاصه در کار هوشی‌مین همه جا - مانند نمونه بسالا
بچشم میخورد .

کار از نظر او هر چند که ظاهرا کوچک و حقیر باشد ،
گرانایه و والا و قابل محاسبه است. نگاه کنید :

«تو فقط يك خروس معمولی هستی، / ولی هر بگام
با بانك خود آمدن سحر را اعلام می‌داری. / قوقولو
قوقو! تو مردم را از خواب بیدار می‌کنی / واقعا
که کار روزانه‌ات کم اهمیت نیست.» (ص ۵۹)

از نظر هوشی‌مین هر چیزی که در خدمت انسان باشد پراج و
ستایش انگیز است ، نه تنها قوقولی قوقوی خروس بلکه عمل يك
فرسك نگار که تنها میزان فاصله طی شده یا فاصله باقی‌مانده
برای طی شدن را نشان میدهد نیز قابل قدر دانی است:

«نه امپراطور ، نه پادشاه ، / توفقط يك فرسك نگار
کوچك هستی، / که در کنار جاده اصلی قرار گرفته‌ای. /
توبه رهگذران / جهت درست را نشان میدهی /
...خدمت تو اندك نیست / و مردم همیشه تو را بیاد
خواهند داشت.» (ص ۶۸)

بعد از خواندن این قطعه هر انسان با فرهنگی مخصوصا
اگر فرهنگی پیشرو داشته باشد ، یا مدعی داشتن آن باشد - باید
از کم یهادادن بکار دیگران شرمش بشود. انسانهای با فرهنگی که
مدعی پیشاهنگی و زعامت نیز میباشند ، اما بخاطر تنك نظری
و انحصار طلبی تمام مبارزان همسنگر خود را نیز با لجن
پراکنی و تهمت و افترا به گمان خود بی‌اعتبار می‌کنند . اینان
بهتر است از هوشی‌مین بیاموزند ، معلمی که ستایشگر کار انسانی
و در خدمت انسان است :

« خیس از باران ، / تازیانه خورده از باد ، / و
بدون هیچ استراحت / بسا چه بدبختی
آنجا کار می‌کنند ، / برای تعمیر جاده ! /
در میان مسافرانی که می‌گذرند، / چه پیاده ، / چه
بر پشت اسب، / و چه با کالسکه / چند نفر از آنها از
شما سپاسگزار است ؟» (ص ۶۷)

بدون امتنان و قرب و قیمت قائل شدن برای کار خلاقه
دیگران - چه کاریدی باشد و چه کار ذهنی - نمیتوان آن هم‌هنگی
و همدلی لازم را در عمل انقلابی پدید آورد . و بدون این همسازی
و همنوایی نیز انقلاب غیر ممکن است. گویی هوشی‌مین استاد
این هردو است . چرا ما نمیتوانیم به چنین مهمی نائل آئیم ؟ زیرا
تنك نظر و تكرو و انحصار طلبیم . و تا این خصیصه‌های ناستوده‌را
داریم ، بیست بار دیگر هم انقلاب کنیم ، حاصلی نیست جز
فسانه و باد .



شق دیگر شعر هوشی‌مین ، پیام او برای مبارزه و امیدواری
به نتیجه آنت :

«در داخل زندان ، / بند در تاریکی کفن پوش
می‌شود. / ولی ما آگاهیم که در بیرون / خورشید
روشنائی بخش است .» (ص ۴۱)

« هست شب ، آری شب ، / ولی شب بنابه ماهیتش جاودانه
نیست ، گذرا و دگرگون شونده است . میراست.»

«مرك بهتر از بردگی است / در کشور من در هر
کوی و برزن / پرچمهای سرخ دوباره در اهتزازند. /
آه، / چرا باید در چنین زمانی زندانی باشم /
چه وقت دوباره آزاد خواهم شد ، / که در نبرد
شرکت جویم ؟» (ص ۶۶)

ممکن است خرده‌گیران بگویند ولی این شعر نیست ، این
شعار است . در جواب باید گفت ، حق با شماست . اما بیاد داشته
باشید که شما با طرز نگرش و جهان بینی طبقاتی خود به ایسین
قطعه شعر می‌نگرید . یقینا اگر جزو توده‌های مردم میبودید ، می-
فهمیدید بردگی یعنی چه . و تصویر در اهتزاز بودن پرچمها و حسرت
شرکت در نبردی کین خواهانه - نمیگویم کینه جوانه - چقدر
دلنشین و برانگیزاننده است .

او در مبارزه‌ای که در پیش دارد يك گام هم پس نمی‌نهد:

«کشفاییم صد پاره شده‌اند. / جاده گلی پاهایم را
گلی می‌کند. / ولی هر چه پیش آید ، / باید به
حرکت ادامه دهم.» (ص ۷۸)

زیرا بخوابی از نتیجه مبارزه آگاهست و همانطور که
«افتاد و دانستند» ملتی از یوغ ستم ، استثمار، غارت مناسبت ،
استعمار فرهنگی و منجلات فساد «کائوکی» ها نجات یافت:

«وقتیکه با تلاشی پیگیر / به بالاترین قله رشته کوه
صعود کردیم / تازه آنجاست که بایك نگاه / بیش
از ده هزار «لی» رادر مقابل خود می‌بینیم.» (ص ۴۸)

حاصل تلاش و تقای آمی در طبیعت ارتقا‌عیزان و سطح
تولید ، در اجتماع برقراری مساوات اقتصادی، سیاسی ، حقوقی
و رفاهی است و در عالم اندیشه فرانگری و پیش کاملتر و متقن‌تر
است . دست یابی به هر سه این اهداف ، دستیابی به بهشت گمشده
و مدینه فاضله است.

علاوه بر همه اینها شعر هوشی‌مین آکنده از تلاشی پویا
برای افشاگری و آموزش نیز هست :

«زنجیرهای آهنین با دعانی باز و گرسنه / چنان
غرفتی پلید، / هر شب پاهای انسان را امیدرند،
می‌بلعند.» (ص ۴۴)

«زنداد عجیبی است . / .. چوب، برنج، روغن و
نمک ، / همه را باید خرید و برایشان پول پرداخت.» (ص ۵۲)

یا:

«صفحات کتب کهنه ونو را بیکدیگر چسبانده‌اند /
يك پتوی کاغذی بهتر از هیچ است.» (ص ۵۴)

یا:

«رئیس پلیس برای انتقال ، / از هر زندانی اخاذی
می‌کند.» (ص ۷۱)

یا:

«در موقع ورود به زندان ، / شما مجبورید پولی
بپردازید - / اگر شما مطلقا پولی برای پرداخت
نداشته باشید ، / بطور مداوم دچار دردسر و ناراحتی
خواهید بود.» (ص ۷۵)

اینها و نمونه‌های بسیار دیگری ، افشاگری او از نظام پوشالی

فساد و ارتشاء ستم طبقاتی دارودسته چپانکای چک در چین آن زمان است. همان فسادى که به تلاش و ریزش ساختار ستم طبقاتی در آن سامان منجر گردید.

هوشی مین، در شعر خود، گاهگاهی نیز حدیث نفس سر میدهد و این موضوع نیز ممکن است حضرات از همهجایی خبر را بشوراند و وادارشان کند، فریاد سردهند که شاعر نباید از خوشتن خوش تعریف و تمجید کند وگرنه شاعر نیست! بگمان من، به کسی میتوان شاعر گشت که به نمایندگی از انسانها سخن بگوید و هر سخن او بیانگر دردی، رنجی، شادمانی و سروری، نیاز و ضرورتی باشد. چنین کسی میتواند از خود نیز بگوید زیرا او دیگر در بند خود پرستی گرفتار نیست. اما عجیب است که همین اشخاص خردگیر بیشتر از همه در خود غرقند. برای رفع شبهه ازین سروران سابق ذکر چندین نمونه شناخته شده تاریخی ضروری است.

پیامبر اسلام چنین میگوید: «انا مدینه العلم وعلی بابها» (من شهر دانشم و علی دروازه آنست.) آیا پیامبر اسلام نیازی به تعریف از خود و حدیث نفس داشت. در پس این سخن پیامی بود که اخلاق او درکش نکردند وعلی را تنها گذاشتند وحتی به پیام علی نیز که گفت: «انا القرآن الناطق» توجهی نکردند و به راه زور معاویه گردن نهادند.

مارکس میگوید: «هیچ چیز انسانی نیست که با من بیگانه باشد.» آیا مارکس احتیاج به ستایش از خود داشت یا میخواست بگوید من انسانم و دیگران چنین نیستند. این نیز پیامی است که محتوی آن دعوت به مطالعه و بررسی آثار اوست. زیرا هرچه در آنهاست همه انسانی و مربوط به انسان است.

حافظ میگوید:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ / به قرآنی که اندر سینه داری

یا:

سرود مجلس است فلک به رقص آرد / که شعر حافظ شیرین سخن ترانهتوست

مولوی میگوید:

ظلمتی را کافتابش بر نداشت / از دم ما گردد آن ظلمت چو چاشت / هر کجا تاریکی آمد ناشر / از فروغ ما شود نفس ضعیف.

ناصر خسرو میگوید:

من آنم که بر پای خوکان نریزم / مر این قیمتی در لفظ دری را

خیام میگوید:

اذا جزم کلّ سیاه تا اوج زحل / کردم همه مشکلات گیتی را حل

فردوسی میگوید:

بی رنج بر دم در این سال سی / صبح زنده کردم بدین پاری
بی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیابد گرند

و اگر ادامه دهیم، هیچ آدم زحمتکشی را نمیتوانیم بیاییم که از خود و توانائی و ارزش و اعتبار خود سخن نگفته باشد. وقتیکه تمام درهای وسائل ارتباط جمعی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات، کتب درسی...) فقط در انحصار طبقه حاکم و اعیان و اشرافان باشد. یکروز در اختیار محمود جعفریان و گوگوش و دیگر روز درید انحصار طلبان از راه رسیده دیگر باشد، صدای تو را چه کسی

خواهد شنید؟ صدائی که نه بلند گوئی در اختیار دارد و نه امداد گری از تریبون های رنگ و وارنگ سازمانهای قد و نیمقد چپ و راست. لاقلاً تو باید به اندازه آن عمله، آن آب جوش کش، آن تراشکار، آن مکانیک، آن پزشک حق داشته باشی که فریادی و هواری سردهی که ای خلاق بدانید ما از پس این کار برمی آئیم، یا تابلوئی، علامتی که ای مردم مانوانائی انجام این کار را داریم. می بینید که این ویژگی، اگر لاف و گراف و ریاکاری نباشد خصیصه ای مردمی است. هوشی مین نیز در بعضی جاها در شعرش چنین کرده است:

«مرا در بزنجیر کشیدند / و به زندان دیگری بردند / باد کماکان در جهت مخالف پرواز عقاب میوزد.» (ص ۴۷)

یا:

«بدون سرما و دلتنگی زمستان، / گرمی و شکوه بهاری را امکان وجود نیست / بدبختی مرا صبور و آبدیده کرده / و روانم را به فولاد بدل ساخته است.» (ص ۵۱)

آیا در باره او میتوان کمتر از آنچه خود گفته است، اظهار داشت؟ یقیناً نه!

جهان بینی هوشی مین بی تردید ماتریالیسم دیالکتیک است، این نکته را نه تنها از خلال شعر او بلکه از تاریخچه زندگی سراسر افتخار او میتوان دریافت. او در شعرش مدافع طبقات زحمتکش جامعه است، در شعر کارگران جاده ساز میگوید:

«بدون هیچ استراحت / با چه بدبختی آنجا کار می کنند / برای تعمیر جاده.» (ص ۱۶۷)

یا:

«جز پوست و استخوان چیزی از او باقی نمانده بود / بینوائی، سرما و گرسنگی / پایان کارش بود. / همین دیشب او در کنار من خوابید، / ولی امروز صبح به «دیوار ۹ چشمه ساران» سفر کرد.» (ص ۵۹)

«شوهرش پشت میله های آهنین است. / زن خارج از میله هاست و درون را مینگرد. / آنها چقدر به هم نزدیکند، / ... چشمان یاس آلودشان بایکدیگر رابطه برقرار میکنند.» (ص ۵۰)

این مثالها کافی است تا موضع او را مشخص کنیم. اصطلاح روز - اما هم او گاهی انسان را در گفتار بیادراهمان بودائی می اندازد:

«به این دلیل است که این چند خط را بجا می گذارم، به پیش بینی روزی که بروم و به کارل مارکس، لنین، و دیگر بزرگان افتخار آفرین انقلابی ب پیوندم.» (از متن وصیت نامه)

او به مارکس و لنین پیوست، اما در تاریخ بدون و در ذهن و دل تمام آزادگان و رنجبران جهان نه درجائی دیگر.

یا:

«من که تمام زندگی خویش را به امر انقلاب اختصاص داده ام همانقدر که از مشاهده رشد جنبش بین المللی

کمونیستی و کارگری بر خود می‌بالم، همانقدر هم
از اختلافات، شقاق‌ها و نارضائی‌هایی که احزاب
برادر را از یکدیگر جدا می‌سازد اندوهناکم .
(ص ۳۶) (از متن وصیت‌نامه)

البته وجود تضاد حتی در جنبش سوسیال دموکراتیک نوین
و حتی در حزبی پیشرو و انقلابی، امری است اجتناب ناپذیر -
چگونه میتوان قانون تضاد را قبول داشت اما قائل شد به اینکه
میان احزاب برادر تضاد و اختلاف و در نتیجه مناقشه روی ندهد؟
لنین در «چه باید کرد؟» و «یک گام به پیش دو گام به پس»
چنین می‌گوید که تضاد و اختلاف بین اعضای حزب و کمیته مرکزی
و میان احزاب کمونیست و برادر دلیل سلامت آنان است نه بیماری
و انحراف. او این پدیده را نوید بخش میدانند، زیرا زداينده
خمودگی و عادی شدن جریان و پروسه انقلاب میشود (رجوع کنید
به پانویسهای این دو کتاب) (نقل به تقریب).

بدینگونه رگه‌هایی از ترکیه طلبی نوع بودائی در اندیشه
او گاهی میتوان یافت. اما چنین رگه‌هایی چنان نادرند که
قابل ملاحظه نیستند.

تأثیر پذیری هوشی مین از شاعران ویتنامی و چینی، تنها
در نوع بیان ایماژیستی او و ایجاز شگفت انگیز کلامش مشاهده
میشود و متأسفانه بعلم ترجمه نشدن آثار شاعران آن دیاران
نمیتوان دقیقاً موارد این تأثیر پذیری را ذکر کرد. امید که در
آینده بتوان به ترجمه یا منابع اصلی اشعار دست یافت و این قسمت
را آنطور که لازم است نگاشت.

دهخدای شاعر

دهخدا را همه اهل فلم و اهل مطالعه میشناسند. گرچه بیشتر
در ایران اما کار فرهنگی عظیمی که او «نعمه رسانید» بعدی
جهانی دارد و در خورستایش - طنزی که او در «چرند و پرنده» بکار
میبرد تا حکومت خود کامگان را افشاء نماید در ادبیات ما کم نظیر
و استثنائی است. لغت‌نامه او پرمایه ترین اثری است که در ادبیات
ما - از نوع تحقیقی - پدید آمده است. با اینهمه او شاعری طراز
او نیست. شعر او به لحاظ فنی تقریباً بی نقص است ولی از نظر
پیام و محتوی مهجور - بجز چند مورد - و تکراری و از نظر جهان
بینی گاهی ارتجاعی و حتی نژاد پرستانه است. برای هر کدام از
این موارد، نمونه‌های بسیاری از شعر او را میتوان شاهد مثال آورد.
فنون شاعری در کار او همان فنون کهن، تعبیر همان تعبیر،
استعاره‌ها نیز همینطور و تشبیهات و غیره نیز همانگونه‌اند. اولین
ضعف کار دهخدا در شعر از همینجا آغاز میشود. گاهی نیز که
سعی در نوآوری میشود، نتیجه کار چندان دلچسب نیست:

«چشمهای وحش از هر دو کران / همچو زی طیاره
شب نور افکنان

این تشبیه زورکی در تعبیر نارسا و غلط «طیاره شب» بتکی
میشود بفرق من خواننده نادقت و فراستم را برانگیزاند و متوجه
بشوم که ای دل غافل این مصرع اصلاً از لحاظ فنی هم اشکال دارد.
چشمها جمع بکار رفته و حیوان وحشی مفرد اما این مفرد در دو کران
قرار گرفته. یعنی لااقل بیش از دو حیوان و چهار چشم در کرانه‌ها
بوده‌اند. اما شاعر وحش را مفرد می‌آورد. بعد می‌خواهد تصویر کند
که این چشمان چون نور افکنهای يك هواپیما در شب بودند. اما
باید حق داد که استاد نتوانسته است روان و سلیس شعر بگوید.
تشبیه بعدی هم همینگونه است:

«نیک بنگر بدو که بی کم و کاست / جو هر سه است
و آب دیده سریش

یا:

«الصلوة اینک جو بچه مرده مام / در عزای رحلت
خواجه امام»

یا:

«گفت این و بوسه دانش روی و سر / راه در بگرفت
چون مرغ به پر

که در چند نمونه بالا تشبیه مایع بکار برده نشده است و
مخصوصاً در ترکیب «مرغ به پر» که مراد استاد مرغ پروازی بوده
این ناخوشایندی کلام چشمگیرتر است.
بیشتر تشبیهات از نمونه‌های کلاسیک اقتباس شده‌اند:

مثل:

«به روی زردم از چشمان دو کاریزست و پنداری /
به رخ بر، زعفران کارم به آب این دو کاریزا»

یا:

«لبی کومایه از یاقوت و لعل و ارغوان دارد / چه
حاجب سرخی او را به سرخاب و به قرمیزا»

یا:

«ترک تنگی من آن تنک دهان / که مرا قوت و قوت
جانست»

اما در خلال این ترکیبها و تشبیهات تکراری، استاد گاهی
سنگ تمام می‌گذارد.

مثل:

«بر که‌ها در تیر باران تکرک / جوشن خرپشته در
بر کرده‌اند»

یا:

«چون شهاب هوا و آهوی دست / چشم بر هم نهان
وتیز گشت»

اما این نمونه‌ها نادرند و تک افتاده در میان انبوهی از بازی‌های
کلمات: عجیب اینست که وزن شعر در بسیاری از ابیات سخته پیدا
کند:

مثال:

«مدلون ز شور و تلخ پیوست / می‌آچارد با مذاق
جانم»

یا:

«نشستند جز دو زانو / نیکو ادبان و مردم حر»

یا:

«بلبل شبهه این به گر شویان / ذکر ذوجنی حور عین
گویان»

یا:

«حافظه رفته، لمن بر ابلیس / در بلیناس و ارسطاطاليس»

که در بیت اخیر اگر ارسطاطاليس را با فشار شدید سکون روی
(ر) و (س) بخوانیم وزن شعر به راه ترکستان میرود.
در اشعار استاد گاهی - بر اساس دستور زبانی که ایشان

ادبیات دانشگاه تدریس می‌کنند - غلط دستوری نیز یافت میشود، کلماتی مثل: ناخنان (ناخنها) چون فقط اعضاء نوج را میتوان با (ان) جمع بست - «دانمت‌ها» (میدانم گفتنها)، «نتانم» (نتوانم) و ازین گونه کلمات که نمیدانم ما اشتباه یاد گرفته‌ایم با استاد سهوا یا عمدا بدینگونه بکار میبرد؟
اشعار دهخدا در حقیقت خود آزمائی استادند در ادب فارسی، بهمین دلیل کلمات عجیب و غریب، دور از ذهن و باستانی در اشعار او به وفور یافت میشوند:

«آب و روغن چون به خاک اندر شیخت.»

(ص ۷۳)

یا:

«مدعاشان یمی وکم از نمند.»

(ص ۷۳)

یا:

«در قزآکند و غدرك و خفتان.»

(ص ۷۵)

یا:

«خرطاحونه ، اسب عساری.»

(ص ۸۰)

که در این نمونه‌ها کلماتی مثل شیخت برآکندن، یمی‌دریائی، قزآکند نوعی لباس، خرطاحونه آسیاب و غیره نامانوس و نامستعمل و قدیمی‌اند.

پیام استاد در اشعار مجموعه «دهخدای شاعر» که به هفت «ولی‌الله درودیان» گردآوری و توضیح و تفسیر شده است همانا باز نمایانند ستم فتودالی است، ستمی که همواره برگردنه دهقان ایرانی بوده است. اما او این پیام را بلزبانی اشرافی بیان میدارد. زبانی که وژمی مردم زحمتکش روستا و کوهپایه نیست. این زبان، زبان کاخ نشینان است نه کوخ نشینان. نکته همینجاست! کاخ نشینان خود میدانند که چه ظلمها و ستمهایی روا میدارند.. کوخ‌نشینان ستم را حس می‌کنند اما منشاء اصلی آنرا نمیدانند، باید بلزبان آنان منشاء درد را نشانان دهیم. نه بدینگونه که استاد می‌سرایند:

«دور از او، اگر چه اهل دهیم / بیک و خان را
که گاو شیردهیم

تا بری زیر سایه بازش رخت / شاخه بریزر میباریخ
درخت

بره خواهی و کشك و روغن و شیر / میش را پشم گیر،
پوست مگیر.»

(ص ۸۰)

ظاهرا تمام کلمات این قطعه و رد زبان مردم کوچه و بازار و دهات است و همین نکته این شبهه را بیش می‌آورد که سخن استاد نیز اشرافی نیست. آری درست است کلمات طبقاتی نیستند، اما شبهه بیان حتما و دقیقا طبقاتی است. همین نکته است که از توده‌گیر شدن زبان شعر نیما جلوگیری می‌کند، اگر چه محتوای آن در خدمت توده‌هاست. ناصر خسرو نیز به همین سرنوشت گرفتار آمده است.

نقص دیگر اینگونه پیامها اینست که نمی‌گویند چکار باید کرد. افشاگری می‌کنند. اما راه مبارزه را نشان نمی‌دهند. افشاگری آنها، شیری است که دندان و چنگالش را کشیده باشند. چنین شیری فقط برای کشتی گرفتن با تارزان، پیش قراول شستوی مغزی کلنیالیستی خوب است و بس.

فلسفه استاد، فلسفه‌ای التفاتی است یکجا آزادخواه است. «نه رودیت جیحون وگر خود یمی‌است / که با

خون گردان ایران نمی‌است.» (ص ۹۹)
و جانی دیگر يك فاشیست تمام عیار. عقیده‌اش را راجع به زن بنگرید:

«زن به جان مقهور شیطان است و مرد / هست مقهور
زن، اینست صعب درد / زن هوی باره است و تو زن
باره‌ای / باید این بیچاره‌گی را چاره‌ای

(ص ۹۹)

استاد متوجه نشده‌اند که ریشه این فساد ناشی از زن نیست بلکه ناشی از ستم مضاعفی است که بر او وارد میشود. یکی ستم طبقاتی و دیگری ستم مرد. بهمین دلیل است که بقول لنین برای انتقام جونی مثل موش همه چیز را از درون می‌چوند.

تأثیر پذیری استاد از اکثر شاعران کلاسیک در جای جای کارش سرک می‌کشد و خود نیز گاهی آشکارا به نمونه‌های کلاسیک اشاره می‌کند، مثل:

«دردیست مرا صعب که با آن نشکیم / تا یافت نشد
او را درمان، نشکیم.» (ص ۹۹)
در اندرون من خسته دل ندانم چیست / که من
خوشم و او در فغان و در غوغاست.

یا:

«با شکاف ذره یعنی آن دهان / هر محالی رامی‌سر
کرده‌اند.» (ص ۱۱۱)

عطار در شیخ کنعان می‌گوید: «همجو
چشم سوزنی شکل دهانش» و بدینگونه دهان دختر ترسا را تصویر
می‌کند، آخر چشم سوزن به چه کار بوسیدن می‌آید؟

یا:

ذره ذره که در زمین وساست / جنس خود را جو
گاه و کهرباست.» (ص ۸۴)

مولانا می‌گوید

«ذره ذره آنچه در ارض وساست / جفت خود را
همجو گاه و کهرباست.»

از دیگر منابع تأثیر گذاری بر شعر دهخدا میتوان حافظ و سعدی
را نام برد که استاد بیشتر ترکیبات خود را از آنها به وام گرفته
است. ترکیباتی مثل «لب‌لعل»، «کان‌شکر»، زعفران روی، یا قوت لب،
بدیضا و از این قبیل.

اگر دهخدا شعر نمی‌گفت سرسوزنی از مقام او در خدمت به
فرهنگ ملی کاسته نمیشد، اما نمیدانم چرا به این کار روی آورد؟

مجموعه شعر دیگری که بدست ما رسیده «بسلامتی مرثیه» نام دارند.
این مجموعه اثر «مندیواری» است.
در این اثر گاهی به رگه‌هایی از شعر برمیخوریم،

«از پست باد / از پست پنجره / از لای جاکلون در
کوچه / سرده‌های شبیره را، دیدیم.»

(ص ۳۷)

و گاهی نیز روزنامه نگاری انقلابی جای شعر را می‌گیرد:
«در انتهای ایست ایست / یکی سرداد / می‌می /
می‌می / می‌مدد / می‌مدد خدا! خدا! می‌می / می
مدد / می‌مدد /» (ص ۴۰)

اشعار این مجموعه در حوال و هوای انقلاب مردم ما بر علیه رژیم
پلیسی گذشته است.